

“رنگ هویت”



گاهنامه "ساحور"

صاحب امتیاز: جمعیت فرهنگیان جوان

مدیر مسئول: علی فلاحتکار

سر دبیر: امیرحسین سلطانی

مدیر داخلی: پوریا گلپایگانی

هیئت تحریریه: (به ترتیب حروف الفبا)

طاهره امینی، فاطمه حاج حسنی، فائزه حسونند

آرزو رشیدی، فائزه صفری کردی

علیرضا محمدی

گرافیک و صفحه آرایی:

امیرمحمد شیرخدا، سجاد رئیسی



۲

تعادل در تزلزل

۴

هویت فرهنگ ساز

۶

مقایسه‌ی تطبیقی دیدگاه
دانشمندان غربی و مسلمان
در باب هویت معلمی

۱۰

ردپای تجربه

۱۳

هزار راه رسیدن



در بحث هویت دو بعد مورد مطالعه است:

- هویت فردی
- هویت اجتماعی

می‌توان هویت فردی را به من و هویت اجتماعی را به ما تعبیر کرد و هویت پدیده‌ای است که از من شروع و به ما منتهی می‌شود. به بیان دیگر از احساس خود بودن به احساس هم بستگی با اجتماع بزرگ ملی گسترش پیدا می‌کند. بدون تردید این دو بعد از یکدیگر جدا نیست و ملازم یکدیگرند و انسان باید به درجه‌ای از خود شناسی و ثبات شخصیت برسد که نقش مثبت حضور خود را در جامعه دریابد و به کسب هویت اجتماعی نایل گردد و موفقیت در عرصه اجتماع ناشی از رشد هویت فردی انسان است.

چالش‌های هویت اجتماعی معلمان

۱) پیشرفت علم و فناوری باعث کاهش اقتدار معلم می‌شود

در حال حاضر با گسترش فرصت‌های یادگیری غیر رسمی معلمان به عنوان مرجع علمی خارج از رده برای دانش‌آموزان به شمار می‌روند که این موضوع منجر به کاهش منزلت اجتماعی معلمان می‌شود.

۲) کاهش انگیزه شغلی

از عوامل کلیدی و مؤثر بر کاهش انگیزه شغلی معلمان عدم هماهنگی میان میزان حقوق و درآمد معلمان با مسایل شغلی آنان است.

فریس (۱۹۹۲) دو عامل را بر توانایی معلمان مؤثر می‌داند:

۱- عوامل زمینه‌ای مانند شرایط کار، کلاس، دسترسی به مواد آموزشی و حقوق.

۲- عوامل محتوایی کار از قبیل فرصت برای رشد حرفه‌ای، خودمختاری، دانشوری، افزایش مسؤلیت‌پذیری، شغل متنوع.

فریس در مورد عوامل زمینه‌ای معتقد است حتی معلمانی که بطور درونی خود انگیزه هستند وقتی که پرداخت حقوق آنان مرتب نباشد یا اینکه میزان آن کم باشد انگیزش شغلی بالایی نخواهند داشت.



تعادل در تزلزل

امروزه آموزش و پرورش به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل توسعه محسوب می‌شود و کشورهای جهان می‌کوشند تا در انتخاب نظام آموزشی کارآمد کمترین فرصت را از دست ندهند. رسالت بزرگ نهاد عظیم آموزش و پرورش شکوفایی و بروز استعدادهای دانش‌آموزان است و معلمان اساسی‌ترین نقش را در این فرایند بر عهده دارند. اثر بخشی امر آموزش در گرو علاقه، انگیزه و کارایی معلمان است. معلمان متخصص، پویا با انگیزه و علاقمند در تحقق اهداف آموزش نقش به‌سزایی دارند و زمانی می‌توانند از عهده رسالت سنگین خود برآیند که پایگاه اجتماعی و فردی استواری داشته باشند. امروزه به دلایل متعددشان و هویت فردی و اجتماعی معلمان در معرض خطر است. به دلیل کاهش جاذبه شغلی معلمان و عدم رضایت شغلی آنان آموزش و پرورش در جذب نیروهای توانمند و مستعد ناتوان مانده است و نظام تعلیم و تربیت در معرض خطر عدم کارایی است و آنچه جای بحث و سخن است راهکارهای تقویت منزلت فردی و اجتماعی معلمان است که سعی شده در این نوشتار بررسی گردد. لیکن در حال حاضر معلمان فاقد منزلت و هویت اجتماعی مطلوب هستند.

برای ارتقای کیفیت آموزشی، حفظ و نگهداری افراد کارآمد در حرفه معلمی و جذب افراد شایسته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. فرجاد به نقل از وان‌هیل و کوک می‌گوید: «برای بررسی نظام آموزشی یک کشور کافی است ببینیم معلمان در درون نظام آموزشی آن چه وضعیتی دارند، زیرا اعتبار یک نظام آموزشی به اعتبار مقام معلم آن نظام وابسته است.»

۳) افت تحصیلی و مشکلات اخلاقی دانش آموزان

افزایش مشکلات رفتاری و اخلاقی دانش آموزان در کلاس و ترک تحصیل آنان و افزایش معضلات اجتماعی نظیر بزهکاری، سرقت، فرار دانش آموزان مسایلی هستند که به ناتوانی معلمان نسبت داده می شود و در تفکر اجتماعی عامل اصلی عدم جاذبه مدارس تلقی می گردد.

۴) به کارگیری معلمان قراردادی

برای کم نمودن هزینه ها در بخش آموزش و پرورش و وجود بعضی از مسایل اقتصادی کشور، آموزش و پرورش به استخدام معلمان در قالب قرار دادی با امتیازات حقوقی کم مبادرت می ورزند. افزایش بیکاری و تورم موجب شده بعضی از افراد موقتی و بنا به شرایط خاص وارد حرفه معلمی شوند در حالی که حرفه معلمی بسیار مهم و نیاز به افرادی متخصص و علاقمند و کار آمد دارد و این مسأله در کاهش منزلت فردی و اجتماعی معلم عامل مؤثر است.

۵) افزایش تراکم دانش آموزان در کلاس و وجود مدارس دوتخته

افزایش نسبت شاگرد به معلم و کمبود فضاهای آموزشی سبب شده که تراکم دانش آموزان از حد استاندارد فراتر رفته و در بعضی از قسمت ها وجود مدارس دو تخته یا کلاس های چند پایه نگرانی و اضطراب معلمان را افزایش داده است و باعث افت تحصیلی و کاهش منزلت و موقعیت اجتماعی معلمان گردد.

۶) عدم حمایت سازمانی

کارکنان هر سازمان برای بهبود کیفیت کار خود نیاز به حمایت سازمانی دارند. بنابراین در انتخاب مدیران مدارس بهترین گزینه باید مورد نظر باشد.

پیشنهاداتی جهت تقویت هویت اجتماعی معلمان

۱) ارتقای منزلت معلم از طریق تغییر سیاست های کشور

از طریق اختصاص بودجه بیشتر به آموزش و پرورش و اهمیت دادن به امر تعلیم و نقش تولیدی نظام آموزشی و تغییر نگرش مصرف گرا بودن آموزش و پرورش این امر محقق می گردد.

۲) بهبود وضع معیشتی و حقوق معلمان

از آنجایی که بیشتر معلمان دوتخته کار می کنند و با تدریس خصوصی اضافه کار و تدریس در مدارس غیر انتفاعی مشکلات مالی زندگی خود را حل می کنند. بهبود وضع حقوقی معلمان باعث فرصت مطالعه و افزایش توانمندی آنان می شود و اطلاعات خود را همانند دانش آموزان با علوم روز و فناوری بهبود می بخشند و هم چون گذشته منبع اطلاعات و مرجع اقتدا برای دانش آموزان خود می شوند و در مقابل سؤالات آنان پاسخ هایی قانع کننده دارند.

۳) تغییر در سیاست های گزینش معلم

انتخاب معلمان علاقمند و متخصص در بهبود کیفیت آموزشی نقش به سزایی دارد. نه اینکه به علت تراکم دانش آموز به مسایل ظاهری و سطحی در گزینش معلمان توجه شود و معلمان با توان علمی و مدیریت ذاتی خود جذب دیگر مشاغل در آمد زا شوند.

۴) ایجاد تشکلهای صنفی برای دفاع از حقوق معلمان

کلیه رده های شغلی جامعه نظیر تاکسی داران، بازاریان و ... دارای تشکلهای صنفی هستند و به شیوه های قانونی از حقوق خود دفاع می نمایند. معلمان نیز برای دفاع از حقوق خود نیازمند تشکل صنفی قانونی می باشند.

۵) افزایش کارایی نظام آموزش از طریق اصلاح مدیریت نیروی

انسانی

در مدیریت آموزش و پرورش انتصابها بر اساس معیارهای علمی و تخصصی نمی باشد. نظام شایسته سالاری حاکمیت ندارد و توزیع فرصت ها در میان کارکنان آموزش و پرورش عادلانه نیست.

۶) تنظیم مسایل اقتصادی و کاهش تورم

وجود بی نظمی های اقتصادی و اجتماعی و به همراه آن وجود ثروت ها و موقعیت های باد آورده در جایی دیگر شأن اجتماعی معلمان را تنزل داده و سبب شده که گروه های بی هویت جایگاهی بالاتر از معلمان داشته باشند و شغل آزاد جایگزین حرفه مقدس معلمی گردد.

نویسنده: آرزو رشیدی

و صاحبان خرد تا برای شاگردانشان باشند رطب‌نخوردگانی جهت منع رطب! همواره دیده‌ام که برای داشتن شخصیت سالم چه برای خود، چه برای ما و چه برای فراگیرانشان، چقدر تلاش کرده‌اند تا همگی به این مرتبه، نائل آییم و در کنار هم و در دنیای اجتماعی، لحظات پرمحبتی را کنار هم سپری کنیم. نظاره‌گری من بر تلاش‌هایشان برای آگاهی، برابری، عدالت آموزشی، پرورش استعدادها، فراگیری مهارت‌های زندگی، خلاقیت، آموزش مهارت همکاری، همدلی، فن بیان، سواد مالی، هوش هیجانی، کنترل خشم، سخن‌پروری، نقادی، مطالبه‌گری، تفکر، حل مسئله، ارزش‌های والای انسانی چون آزادی، حقوق بشر و... بی‌نهایت مرا خوشحال می‌کند و از اینکه می‌بینم از روی هر مسئله‌ای، به سادگی گذر نمی‌کنند و با بی‌تفاوتی از روی اتفاقات پیرامون عبور نمی‌کنند. جزئی‌نگری آنان در هر مسئله‌ای وجدآور است. روزی که همگی با هم در پارک نزدیک خانه، قدم می‌زدیم، پدرم را دیدم درحالی که خم شده بود تا پوسته بستنی پسرپچه‌ای را بردارد و در زباله بیندازد و آن‌ها فقط شعار نمی‌دهند بلکه درسشان را نه در حرفشان که در عملشان می‌آموزند؛ بعد از آن مادرم ایده طراحی ربات زباله‌جذب‌کن را داد از آن حیث که آدمی باید وسیله‌ای بسازد تا در خدمت رفع نیازهایش در کوتاه‌ترین زمان ممکن باشد؛ او می‌گفت مشتاق دیدن روزگاری هستم که نصف بیشتر کارکنان شهرداری را ربات‌های دست‌ساز بشر تشکیل داده و اینگونه شأن انسان‌ها نیز در کنار وقتشان حفظ خواهد شد؛ شعار این روزهایشان ولی در نبود چنین ربات‌هایی این است: "نگذاریم قامت یک نفر به خاطر ما خم شود". از این‌ها گذشته، ایده‌های مادرم واقعا جالب و شنیدنی است. او ذهن ایده‌پردازی دارد؛ به گونه‌ای که گاهی با فکر کردن به عمق افکارش، اینچنین نتیجه می‌گیرم که او برای من در ردیف انسان‌های بزرگ است؛ چرا که تمام انسان‌های بزرگ، دست کم، صدسال از زمانه خودشان جلوتر هستند و تا زمانی که زنده‌اند، همه به حرف‌هایشان می‌خندند و دور از جانشان، وقتی می‌میرند، تازه مردم شروع می‌کنند به "به به و چه چه" و از آن قدیسه می‌سازند و این درحالی است که کار از کار گذشته است. از این‌ها بگذریم، مادرم نویسنده هم است؛ بیشتر در باب فرهنگ می‌نویسد و کلامش مثل کلام من، طناز است. مادرم می‌گوید، شیرینی طنزهای تلخ، بیشتر به جان می‌نشیند. اسم کتابش



هویت فرهنگ ساز

این جانب، دست‌سازِ یگانه‌آفریدگار عالم و با صلاح‌دید ایشان در خانواده‌ای چشمم به جمال این کهنه رباط، روشن گشت که از قضا، پیشه‌ی پدر و مادر عزیزتر از جانم، معلمی بود؛ بعد از ایرانی‌الأصل بودنشان، این فرهنگی‌الأصل بودنشان بود که خیلی به چشم می‌آمد؛ زیرا در رفتار، اعمال، کردار و سکناتشان آن‌چنان خوددار بودند که می‌دانستند، هر سخن را کجا و هر نکته را چگونه بیان کنند. "نقش الگویی معلم" اولین هندسه‌ی چینی در مانیتور ذهنشان بود که شخصیتشان را به فضائل و مکارم اخلاقی چون: کرامت، انسانیت، اخلاق، معنویت، خوش‌ذوقی، خوش‌خلقی، صبوری، عزت نفس، تزکیه، تقوا و... منور کرده بود. همین ویژگی در آنان باعث می‌شد تا زندگی را با وجود تیرگی‌ها و روشنی‌هایش، زیبا ببینند و شاید خوشحالی واقعی از دیدگاه یونگ را به واقع، در حرکاتشان با چشم دیده‌ام؛ بوده است زمان‌هایی که در رنج و خم‌های حیات، خندیده‌اند و به ما نیز آموخته‌اند که هیچ حالی دائمی نیست. پدر و مادرم در هر جایی که قرار گرفته‌اند همواره در ضمیرشان سعی کرده‌اند تا منش معلمی خود را حفظ کرده و رفتاری شایسته از خود نشان دهند از آن جهت که همیشه زیر ذره‌بین نگاه‌های موشکافانه افراد بوده‌اند و با خود زمزمه کرده‌اند که "تو معلمی؛ الگوی دیگرانی؛ از تو یاد می‌گیرند؛ به آنان می‌آموزی"؛ مثلاً در بطن دعوای و بگومگوهای پیش‌آمده، این پدر و مادرم بودند که غیظ خود را کظم کردند تا رها نشود تیری از دهانشان که عالمند به عدم بازگشتش و نزدند حرفی را که بیاورد برایشان پشیمانی. در اوج خوشحالی هرگز ندیدم قولی بدهند و در اوج ناراحتی، بگیرند تصمیمی و چه نیکو عمل کردند به موعظه حکیمان

هیتر و چارلی چاپلین، هر دو در یک زمان به دنیا آمدند ولی آنچه از آنان به جای ماند آن بود که یکی خنده بر لبان مردمان تاریخ نشانید و دیگری گریه! و اینها تمام سخنانی است که پدرم از کتابهایش برای ما و برای شاگردانش می‌گوید تا اثر تربیت را با مثال‌های شیرین و چشیدنی در عصاره‌ی فهمان بگنجانند. "نقش حرفه‌ای معلمان" یکی از دیگر از ابعاد هویت‌ساز فرهنگی ایشان است و سخن در این باب، ظرافت‌های خاص خود را می‌طلبد. همین قدر می‌دانم که شایستگی‌های تخصصی یک معلم که شامل سطح تحصیلات و کیفیت کار آنان می‌باشد کمی با دیدگاه پدرم متفاوت است؛ پدرم از آن دسته افرادی هستند که همیشه -ی خدا نوای "نمی‌دانم" را در ضمیرشان پژواک می‌دهند و راهی می‌گشایند برای دانستن بیشتر و این باعث می‌شود تا آنها از پیوستن به لیست مدرک‌گرایان باز بمانند و علمشان خالص باشد برای خودشان و دور از چشم‌داشت ترفیع رتبه یا نیمچه افزایش دستمزدها و... چیزی که از پدر و مادرم به عنوان دو عضو از قشر شریف فرهنگی می‌دانم این است که دغدغه‌ی اصلی آنان، پژوهش و مطالعه بر سیستم آموزشی و تلاش برای درمان ضعف‌های نظام تعلیم و تربیت و نیز کوشش جهت به‌روزرسانی این وزارتخانه است و شاید تحول عظیمی شکل نگیرد ولی همیشه نغمه‌ی مولانا، سرلوحه‌ی کارشان خواهد بود:

تو مگو همه به جنگند و ز صلح من چه آید

تو یکی نه‌ای، هزاری، تو چراغ خود برافروز

نویسنده: ظاهره امینی

"فرهنگ یعنی" است و من چند خطی از فصل اول کتابش را اینجا برایتان می‌نویسم:

قبل از نوشتن باید بگویم که تمام مسائل ملموسی که روزانه با آن سر و کار داریم، از زیر نگاه تیزبین قلم مادرم، جان سالم به در نبرده است:

فرهنگ یعنی قیافه کسی را مسخره نکنیم؛ چهره هر کس به انتخاب خودش نبوده و به نظرم کسانی که مدام از کمبود عزت نفس، رنج می‌برند و در آینه، خطاب به خداوند می‌گویند "کمی برای خلقتمان وقت می‌گذاشتی!" با داشتن این فرهنگ، فرصت تمسخر را از مسخره کنندگانی که باک سرگرمی روزانه خود را با این کار زشت و فاخر، پر می‌کنند، بگیرند.

فرهنگ یعنی شغل کسی را مسخره نکنیم، جامعه به تمام رشته‌های تحصیلی نیازمند است. وقتی این را می‌خواندم یاد یکی از بی‌فرهنگ‌های اطرافم افتادم که رشته تحصیلی دوستش را مسخره می‌کرد. به او می‌گفت، پزشک مهندس‌ها هستی یا مهندس پزشک‌ها!

فرهنگ یعنی وای فای خانه کسی را با کافی‌نت اشتباه نگیریم؛ هر گونه صدا زدن دوستانمان را نشانه آزادی بیان و صمیمیت ندانیم؛ به گردهمایی‌هایی که حرف‌های صد من به غا و پا منقلی، زیاد رد و بدل می‌شود، نپیوندیم؛ در جمع کسی را نصیحت نکنیم، در جمع از کسی نپرسیم که چرا چاق شده یا لاغر و ایمان داشته باشیم که در خانه همه، آینه هست!؛ خواندن تنها دو عدد کتاب باعث نشود آدم‌ها سنگینی نگاهمان را از بالا به پایین روی خود احساس کنند؛ گفتن چند حرف قلمبه‌سلمبه از دیدن فیلم یا خوانش کتاب، سبب نشود فکر کنیم، خیلی می‌دانیم؛ به اندازه‌ی خوراکیان سفارش دهیم تا اضافه‌ی غذایمان مجبور نشود به لیست "دورریختنی‌ها" اضافه شود و... .

این‌ها نمونه‌هایی از متن‌های کتاب مادرم بودند و من به یقین می‌دانم که چقدر برای فرهنگ‌سازی تلاش می‌کند. چندین نشریه در باب "حقوق حیوانات، حقوق کودکان و حقوق زنان" هم نوشته است و به تازگی به همراه پدرم می‌خواهند عضو گروه "رد پای سبز" بشوند؛ کاشتن درخت از ایده‌آل‌ترین کارهایی است که پدر و مادرم از انجامش لذت می‌برند. به قول گابریل گارسیا مارکز، ما باید دنیا را کمی بهتر از آنچه تحویل گرفته‌ایم، تحویل بدهیم؛ خواه با فرزندی خوب، خواه با باغچه‌ای سرسبز و اینکه تلاش کنیم تا ناممان به نیکی بماند حتی اگر کسی ما را نشناسند!

نعمت تعلیم و تعلم از شئون الهی و موهبتی است که خداوند به بندگان خود داده است و نیز از دیرباز در همه جای دنیا معلمان از اثرگذارترین و محبوب ترین اقشار جامعه بوده اند و در رویداد های مهم زمانه نقش پررنگی داشته آمد. در ادامه دیدگاه دانشمندان مختلف اعصار گذشته و معاصر مورد بررسی قرار می گیرد .



ارسطو

ارسطو (۳۸۴ - ۳۲۲ ق.م) فیلسوف بزرگ یونانی که بعنوان «معلم اول» در جهان شناخته می شود و شاگرد افلاطون بود در «کتاب سیاست» خود دو

موضوع را در مورد معلم شایسته و برتر بیان می کند: اول اینکه معلم باید ملاحظه شرایط روانی و اخلاقی طبیعت شاگرد خود و نیاز های او را داشته باشد و از سلامت جسم و روان او برای تفکر مطمئن باشد (این مورد با دیدگاه ژان ژاک روسو در کتاب امیل همخوانی دارد البته روسونیزای های کودک را به دو نوع نیازهای طبیعی و نیازهای تفننی تفکیک می کند. جست و خیز کردن، دویدن، فریاد زدن و... جزو احتیاجات طبیعی کودکان است و باید برآورده شود. اما زور گفتن، لج کردن، تسلط پیدا کردن بر دیگران و... جزو نیازهای تفننی یعنی هوس هایی که نیاز واقعی به شمار نمی آید هستند و باید از آنها پرهیز کرد)؛ دوم اینکه یادگیری از دیدگاه ارسطو یعنی شناختن راه خود نه راه دیگری پس برای رشد و رسیدن به روح برتر، فرد باید تعقل در خود را شروع کند و در این مسیر معلم نقش مرشد و راهنما را دارد .

معلم با روح و جان متعلم کار دارد؛ بخشی از وجود انسان که خداوند تعالی پس از خلق آن آیه فتبارک الله احسن الخالقین را فرموده است و چون معلم با قلب و اندیشه و رفتار شاگرد یعنی ارزشمندترین ابعاد وجود وی سروکار دارد پس از ارزشمندترین افراد است و باید بذرازش های مهم و لازم این مسیر را نیز در وجود خود بکارد .



مقایسه ی تطبیقی دیدگاه دانشمندان غربی

و مسلمان در باب هویت معلمی

«هویت» از نظر لغوی به معنای ماهیت، هستی، وجود، چیستی و کیستی است. همه چیز از موجودات زنده و غیر زنده، اشیا، کلمات، مفاهیم، اصطلاحات، پدیده ها و... که قابل تعریف و توضیح هستند دارای هویت هستند. اگر علمی تر صحبت کنیم هویت یا کیستی به مجموعه نگرش ها، ویژگی ها و روحیاتی گفته می شود که کسی یا چیزی را از دیگران متمایز می کند. در عرصه ی تعلیم و تربیت مفاهیمی مانند مدرسه، معلم، علم و دانش، دانش آموز، یادگیری و یاددهی، یادگیرنده و یاد دهنده و... هویت های مشخص و تعریف شده ی خود را دارند و هویت معلمی از مهم ترین آنهاست. دروصف هویت معلمی تاریخچه ای طولانی و عمیق با تفاسیر متعدد و مختلفی وجود دارد، چه آنجا که خداوند مهربان به عنوان اولین معلم در وصف هنر معلمی خود و نقش خدایی معلم در اولین آیاتی که به رسول خود نازل کرد فرمود:

«أَفْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ : بخوان به نام پروردگارت که آفرید (۱)

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ : انسان را از علق آفرید (۲)

أَفْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ : بخوان و پروردگار توکریم ترین است (۳)
الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ : همان کس که به وسیله قلم آموخت (۴)
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ : آنچه را که انسان نمی دانست به او آموخت (۵)»

و خود رسول نیز فرموده است: «إِذَا بُعِثَ مُعَلِّمًا: من معلم برانگیخته شدم» که این حدیث هم به این مفهوم است که نقش معلم در جامعه همچون نقش پیامبران است

شهید مرتضی مطهری



در دنیای اسلام، شهید مطهری براساس چهار استعداد ذاتی انسان، هویت معلمی را شرح می‌دهد:

(۱) استعداد عقلی: در اسلام

عقل به عنوان پیامبر درون شناخته

می‌شود و شالوده اسلام عقل و فطرت است عقل، ریشه و اساس تفکر دینی را نیز تشکیل می‌دهد و به عنوان «شریعت عقلانی» توأم با «شریعت وحیانی» در همه عرصه های حیات مادی و معنوی انسان حضور دارد و برنامه های زندگی و راه کارهای عملی برای همه شوون زندگی فردی و اجتماعی انسان را ارائه می‌کند؛ و این شبیه با دیدگاه ارسطو است که برمنطق و تفکر تاکید زیادی داشت.

(۲) استعداد زیبایی: معلم دانا باید طوری آن را در

شاگرد پرورش دهد که افراط و تفریطی در آن صورت نگیرد. درباره ی این بخش در ساحت زیبایی شناختی سند تحول بنیادین نظام آموزش و پرورش به تفصیل سخن گفته شده است.

(۳) استعداد دینی: که از جمله استعدادهای لازم و

ملزومی است که باید تدریجی و با ارائه مفاهیم اصیل آن را به فعلیت رساند و نیز همپوشانی با استعداد عقلی و چهارمین مورد که استعداد اخلاقی است دارد؛ زیرا معلم باید از انسان‌ها افرادی اخلاق مدار و متدین بسازد که تعقل را سرلوحه‌ی کار خود قرار می‌دهند. از نظر استاد مطهری معلم باید در تربیت هردو بعد مادی و معنوی افراد بپردازد تا از افراط و تفریط در هردو مورد دوری شود و نیز در صورت بروز خطا در دوران نوجوانی و جوانی فرصت اصلاح و جبران باشد. معلم مد نظر ایشان باید فردی صبور و با علم و دانش باشد که در مسیر خود ثابت قدم است و از نقش الگویی خود در جامعه آگاه است و خارج از تعصبات و تندروی‌ها در مسیر عدالت و صداقت حرکت می‌کند. او رابطه‌ای پدران یا مادرانه با شاگردان خود دارد تا دلسوزانه به آنها خدمت کند و آنها را در مسیر رسیدن به هدف خلقت که قرب الهی است، راهنمایی کند و نیز در آخر به عنوان پیشرو موتور محرک افراد جامعه باید پویا باشد زیرا پویایی و جاری بودنش باعث پیشرفت جامعه و خمودی و خاموش بودنش باعث افت جامعه و افراد آن است.

مازاد بر دیدگاه دانشمندان باید گفت هویت معلمی از ابعاد مختلف قابل تعریف است: بعد حرفه ای، بعد شخصی و بعد زمینه ای که جامعه آن را تعریف می‌کند و عوامل فرهنگی و سیاسی در آن دخیل. نقش الگویی معلم هم از بعد حرفه‌ای و بعد شخصی تأثیرمی‌گیرد. از نظر بعد حرفه‌ای معلم نباید فقط انتقال دهنده‌ی اطلاعات مشخص وثابتی در چارچوب برنامه‌ی نظام آموزشی باشد. برنامه‌ی درسی زمانی کاربردی است که در زندگی جاری و روزمره‌ی دانش آموز به عمل گرفته شود و قابل استفاده باشد. معادل کلمه ی معلم در زبان انگلیسی کلمه ی teacher است که از مصدر teach به معنای درس دادن گرفته شده است. اما همین معلم در سیستمی کار میکند که به آن سیستم آموزش و پرورش می‌گویند و در زبان انگلیسی بصورت system education نوشته می‌شود. Education از مصدر educate به معنای تربیت کردن و فرهیختن گرفته شده و در واقع کار معلم یا teacher همین educate یا فرهیختن و پرورش دادن است بصورتی که تدریس (teaching) هم بخشی از کار اوست. در بسیاری از مدارس اروپا و آمریکا معلم را با نام کوچک صدا می‌زنند! این مثالی مطابق با دیدگاه ژان ژاک روسو (۱۷۷۸ - ۱۷۱۲) درباره ی هویت معلمی است که معتقد است معلم باید مانند دوست دانش آموزان خود باشد؛ و نیز معلم مانند راهنمایی است که مسیر درست زندگی و علم و کشف آن را به دانش آموز نشان میدهد در این مورد هم روسو اعتقاد دارد که معلم نباید اجبارو دستوری بر کار دانش آموزان داشته باشد و یا برعکس تحت اجباری از آنها قرار گیرد به عبارتی باید دانش آموز را به دنیای استقلال آزادی انتخاب و اختیار رهنمون سازد تا او به گونه ای تربیت شود که از کمک گرفتن از معلم بکاهد و خود به تنهایی بتواند ادامه ی مسیرش را سپری کند. از نظر بعد شخصی هر معلم عقاید و باورهای مذهبی، سیاسی و اجتماعی خاص خود را دارد و او به عنوان یک انسان ویژگی‌های شخصیتی و اخلاقی نیک و بد مختص به خود را دارد. در این بعد اگر معلم نقش الگویی خود را در نظر بگیرد می‌داند که به عنوان یک انسان ساز کردار او چه تأثیری بر دانش آموزانش دارد پس باید سعی در پررنگ تر کردن ویژگی‌های خوب خود و کاهش دادن نقاط ضعف خویش باشد و این کار را با عمل خود نشان دهد مثلاً معلمی که هنگام تنبیه از طمأنینه و کلام آرام استفاده می‌کند، اعتماد بنفس و خودکنترلی و آرامش

دانش آموز می‌شود و عمل یادگیری را به تعویق می‌اندازد. از نظر او معلم قبل از آنکه مدرس باشد، باید از هر نظر یک الگو و نمونه بسیار خوب برای دانش‌آموزان باشد، زیرا کودکان از اعمال و رفتار معلم خود بیشتر می‌آموزند تا درس دادن او.



فارابی

فارابی (۲۵۹-۳۳۹ ه.ق) اولین متفکر بزرگ اسلامی است که از منابع یونانی که به عالم اسلامی انتقال یافته بودند استفاده کرد و نظام فکری و فلسفی جامعی پدید

آورد. پیروی فارابی از خط فکری افلاطون، ارسطو، و تلاشی که در معرفی، مقایسه و نقد آراء این دو فیلسوف انجام داد، موجب گردید که او را کاشف برجسته فلسفه یونانی و نخستین طراح فلسفه اسلامی و نیز «ارسطوی عالم اسلامی» یا «معلم ثانی» نام دهند. بیشتر دانستیم که معلم اول را ارسطو نامیدند و این دیدگاه را هم مسلمانان به ارسطو دادند نه یونانیان. فارابی کار معلمان را با تقسیم بندی متعلمان شرح میدهد و از نظر او معلمان سه دسته‌اند: دسته اول افرادی هستند که ممکن است بخواهند از علم در راه شر استفاده کنند، که باید سعی در تهذیب اخلاقشان کرد و شرارت طبع آنها را شناساند. دسته دیگر کودکانند که باید دید چه علمی بیشتر برایشان نافع است و آنها را در راه آن علم رهبری کرد. دسته سوم هوشمندان هستند که نباید به هیچ وجه، در حق آنان از علم و تعلیم دریغ کرد.

آنچه مسلم است این است که فارابی با توجه به شناختی که از افراد و طبایع انسانی دارد، معتقد به نوعی طبقه‌بندی درباره کسب علم است که افراد جامعه با توجه به طبع و سرشتی که دارند، نباید به هر چیزی که خواهان آن هستند برسند، بلکه باید نوعی نظارت بر آنها وجود داشته باشد تا افرادی که صلاحیت ندارند، صاحب منصب نشوند. فارابی انسان را موجودی اجتماعی می‌داند که جز در متن اجتماع قادر به تأمین نیازهای خود نیست. این دیدگاه مشابه دیدگاه دورکیم است که او نیز مانند فارابی انسان را موجودی اجتماعی می‌داند و لزوم اجتماع را تأمین نیازهای انسان‌ها می‌داند؛ زیرا معتقد است: انسان‌ها در اجتماع به شکل بهتری می‌توانند نیازهای خود و دیگران را تأمین کنند و جامعه برای تأمین نیازهای افراد نیاز به ایجاد

را به دانش آموزش می‌آموزد. البته واضح است که اگر کسی در جایگاه تربیت افراد دیگر باشد ابتدا باید خودش را شناخته و تربیت کرده باشد؛ به عبارتی اگر قصد دادن چیزی به دیگری را داری ابتدا باید آن را داشته باشی! اگر فرد قدرت عشق ورزی به خود را داشته باشد میتواند به دیگران عشق هدیه کند، اگر اعتماد بنفس و عزت نفس داشته باشید میتوانی به دیگران یاد دهد که به خود احترام بگذارند. منشأ دارایی‌های ما در درونمان است اینجاست که رومی بزرگ می‌سراید: ذات نایافته از هستی بخش / کی تواند که شود هستی بخش



بنجامین بلوم

در ادامه بحث هویت معلمی بنجامین بلوم (۱۹۱۳-۱۹۹۹) در پاسخ به یکی از سوالات اساسی آموزش و پرورش یعنی

چگونگی بهبود بخشیدن فرایند تفکر، در چند جلد کتاب یکی از عوامل مورد بحث را نقش معلم و شیوه ی یاددهی او می‌داند. از نظر او از عوامل موثر در افزایش فرایند تفکر معلم و شیوه خلاقانه تدریس او است. در حقیقت بلوم به این نکته اشاره می‌کند که معلم و مدرس هر چقدر با روشهای متنوع و جذاب تدریس کند باعث می‌شود که قوه تفکر و خلاقیت بیشتر به کار گرفته شود و آموزش هم به شیوه بهتری انجام گیرد. تفکری یکه اگر هدایت شود می‌تواند باعث شکوفایی استعداد آن فرد شود. بلوم عملکرد معلم را معیاری برای سنجش توانایی دانش آموزان می‌داند یعنی اگر دانش آموز مطلبی را بیاموزد و در ارزشیابی عملکرد خوبی داشته باشد آن معلم توانسته مطلب را به درستی ارائه دهد و بلعکس در صورت عدم دریافت بازخورد لازم معلم را کم کار می‌داند. بلوم در طبقه بندی معروف خود از فهمیدن تا به کار بستن معلم را نقش و هویت اصلی و اساسی می‌داند (همانند بنزین برای اتومبیل) در حقیقت معلم در رأس و بالاتر از همه راهبری و هدایت در کل شیوه یاددهی و یادگیری را برعهده دارد. این دیدگاه متفاوت با قسمتی از دیدگاه های ابن خلدون (۱۳۳۲-۱۴۰۶ ه.ق، تاریخ نگار و جامعه شناس معروف عرب) درباره ی معلم است که بیان میکند معلم نباید از دانش آموز انتظار داشته باشد که تمامی آنچه را که در کتاب نوشته شده مطالعه کند و یاد بگیرد، زیرا این کار باعث سرگردانی و پریشانی ذهن

شود. درجایی دیگر دورکیم هشداری درباره آزادی معلمان دارد که بیان میکند معلمان باید پیش از آنکه احساس ناتوانی نگران باشند از گسترده اختیاری که دارند در هراس باشند به طوری که مواظب باشند کلاس درس شکل سلطنتی که معلمی به مثابه دیکتاتور و خود رای دارد به خود نگیرد.



ملاصدرا

صدرالدین محمد بن ابراهیم
قوام شیرازی (۱۶۴۰-۱۸۷۱م)
در آثار خود بطور مستقیم به

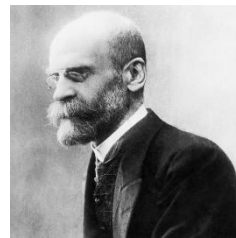
ابعاد دیدگاه تربیتی خود نپرداخته است اما از مکتب حکمت عالیه و صدرالمقالهین او استنتاج می‌شود که نه بر نظام مری محوری تأکید داشته و نه بر نظام متربی محوری. او کمال را غایت تربیت می‌داند و در این مسیر هردو عامل را دخیل و مؤثر می‌داند. مری از منظر او یک ارزش و معد مؤثر در نظام تربیتی است که نقش تکوینی و اثر حقیقی و علی در تربیت متربی دارد اما شرط لازم و کافی نیست زیرا از نظر او انسان صرفاً تحت ولایت و تربیت مری نیست و عوامل بسیار دیگری هم در تربیت مؤثر هستند. وی همچنین بیان دارد همانطور که هر متربی نیازمند یک مری است و هر مری هم آموزگار دیگری را نیازمند است ان عالم هم عالم دیگری را و... این تسلسل ادامه دار است پس تربیت متکی بر شخص خاصی نیست و نیز حد نهایی و استاد تامی برای آن وجود ندارد.

برای تفسیر هویت معلم از همان ابتدای تاریخ تا آینده- های نیامده تعاریف، از دانشمند به دانشمند، فیلسوف به فیلسوف، مفسر به مفسر دیگر و فرهنگ و خاک‌های مختلف باهم، متنوع، گسترده و متفاوت‌اند. تعریف دقیقاً درست یا غلطی وجود ندارد اما طبق حکایت همه چیز را همگان دانند میتوان از همه ی تعاریف و دیدگاه ها اموخت و بهره برد. مطلبی که در انتها اهمیت دارد آموخته، برداشت و ارزشی است که فرد من باب " چگونه معلم بودن" درباره ی خود می‌آموزد و این مهم نیز درهرفرد با تجربیات شخصی و ویژگی‌های شخصیتی او ادغام دارد اما درنهایت باید بتواند از آن‌ها برای تعلیم و تربیت و انسان سازی بهره گیرد.

گردآورندگان: فائزه حسونود، طاهره امینی، علیرضا محمدی

یک سلسله نهادهای خاص دارد تا از طریق آنها بتواند بین نیازهای افراد و خواسته‌های اجتماع نوعی هماهنگی و تناسب برقرار کند و یکی از این نهاد ها آموزش و پرورش است و در راس آن معلم شناخته میشود. دورکیم تربیت را نوعی اجتماعی کردن کودک تعریف می‌کند. هردومعتقدند: به واسطه وجود جامعه و نهادهای موجود در آن است که افراد قادر به تأمین نیازهای خود هستند. اما در این بین، فارابی توجه خاصی به فرد و جایگاه آن در اجتماع دارد، به گونه‌ای که لزوم اجتماع را زمینه‌ای برای رسیدن فرد به کمال و سعادت می‌داند. دیدگاه او بیشتر فردگرایانه است و کمتر بر جمع‌گرایی تأکید می‌کند. اما دورکیم به عنوان متفکری که بر همبستگی و نظم و ثبات نظر دارد، چندان بحثی از فرد مطرح نمی‌کند و بیشتر بر جمع، ارزش‌ها و هنجارهای حاکم بر اجتماع تأکید دارد.

دورکیم



دورکیم (۱۸۵۸-۱۹۱۷)
جامعه شناس فرانسوی بزرگ
قرن ۱۹ در حیطه تعلیم و
تربیت بر نقش معلم به عنوان
فرد و معلمان به مثابه پیکری

حرفه ای یا به عنوان گروه تاکید می‌کند و معتقد است اگر قرار است تغییری در نظام مدرسه رخ دهد معلمان باید مسبب این تغییر باشد تا بتواند پاسخگوی نیازهای اجتماعی باشند او ضمن بیان می‌کند که کارکرد استاد باید به گونه‌ای باشد که «تولید شعاع اقتدار گرد خویش» را بلد باشد و به والایی رسالت خود آگاه باشد به گونه‌ای که احترام ویژه از خود نزد شاگردان را بدست آورد. معلم باید از راه کلام و حرکات دست و بدن آگاهی را به کودک انتقال دهد و برای اینکه افراد مرتبط به هم مانند افراد یک کلاس به حالات روانی جمعی برسند باید از قوه همزادپنداری خاص کودک که، نیاز دارد وجودش را به وجود دیگران پیوند بزند، استفاده کند تا به آسانی عشق به زندگی جمعی و درک معنی گروه را برای آنها میسر سازد. برای تحقق این امر یعنی زندگی جمعی معلم باید مدیریت کلاس را مانند مدیریت یک گروه انجام دهد و در آن شرایطی را ایجاد کنند که دانش آموزان به شیوه آزاد عقاید و احساسات خود را بیان کنند و از تفسیر این عقاید و احساسات آنها نتیجه گیری شود تا احساسات بد طرد و احساسات خوب تقویت

می‌گیرد. تجاربی زیسته که از کودکان نخبه، استثنایی، متوسط، مرزی و غیره تشکیل می‌شود و در کلاس درس با توجه به روحیات هر دانش آموز و نیازهای او را در جمع-های گروهی قرار می‌دهد و یا با توجه به ضعف و قوت آن‌ها را در نقاط مختلف کلاس می‌نشانند تا در فضای کلاس که بازتابی از نیازهایی می‌باشد که با کنترل و نظارت معلم چیده می‌شود تا نظم حاکم شود.

در دنیا دانش آموزان بیش فعال، وابسته به مادر و عدم تمرکز و اختلال یادگیری و وارونه نویسی و خشن که به هر بهانه‌ای حتی زمانی که به او لطف می‌کنند، با خشونت می‌نگرد و با مشکلات زیادی وجود دارد. اما این بار مربوط به پسری است که حوصله و اشتیاقی برای صحبت ندارد و اگر مجبور نباشد، حضور و غیاب را هم پاسخ نمی‌دهد. با صدای دوستانش، دستان کوچکش را بر گوش می‌نهد. در چشمان او چه دیده شده که به این روزگار است و هر از گاهی مهر مادری بر من غلبه می‌کند و او را در آغوش می‌گیرم ولی او حتی به آغوش من هم تن نمی‌دهد و بی‌روح و بی‌حس می‌ایستد و می‌نگرد.

پدرام عروسک دوست داشتنی و یار و یاور من که پسرها در هر دقیقه خواستار حضور او در کنار خودشان در نیمکت و یا بردن آن به منزل هستند. پس چرا او این عروسک را پس می‌زند و آن را به شخص دیگری می‌بخشد؟ از او می‌پرسم چرا؟ آیا روز دیگری پدرام را به منزل می‌بری؟ پاسخ می‌دهد: نه من اصلاً او را نمی‌خواهم. چون نمی‌دانم با او در خانه چه کنم! آیا این کودک تا کنون هیچ عروسکی نداشته است؟! به خاطر جنسیت او حق می‌دهم ولی حداقل یک خرس یا حیوان عروسکی در خانه داشته و با آن بازی کرده است. من دیده‌ام پسرچها با عروسک هم بازی می‌کنند. پدرام نماد افتخار و بهترین بودن در کلاس است و دانش‌آموزی که در درس یا اخلاق، نظر معلم را جلب کرده باشد، با غرور پدرام را با خود همراه می‌کند. تنهایی از زمان تولد، در کنار پدر و مادر رشد کرد. اما سال‌های اولیه تولد در جنوب کشور به دور از فامیل و بدون ارتباط با هیچ دوست و همسایه‌ای زندگی کرده‌اند. این دلیل مادر برای تنهایی و سکوت اوست و اما پدر با لبخندی می‌گوید همانند من ساکت است.

این کودک چه هویتی دارد نه نه اشتباه برداشت نکنید. هویت او در نام و مذهب و ملیتش نیست. برای ورود به هر مکان ابتدا هویتی از ما می‌خواهند و نام و طایفه‌مان مهم



ردپای تجربه

زیسته چیست و از چه لغتی ریشه می‌گیرد؟ آیا زیستن با تجربه معنا می‌گیرد یا تجربه مایحتاج زیستن است؟ کدام علت و کدام معلول است؟ در دنیای واقعی رویدادهای زندگی انسانهای عادی گاهی به قدری ارزشمند می‌شوند که از آنها به عنوان تجارب علمی یاد می‌شود. در تحقیقات پدیدارشناختی کیفی، منظور از تجربه زیسته یک بازنمایی از تجربیات و انتخاب‌های یک شخص معین و دانشی است که او از این تجربیات و انتخاب‌ها بدست می‌آورد. تجربه زیسته به معنای تأمل در یک تجربه در حین گذراندن آن نیست بلکه یک خاطره است، که در آن تجربه پس از گذشتن یا زیستن آن منعکس می‌شود. معلمان و آموزش‌دهندگان نیز در جایگاهی بالا با اهدافی عالی رتبه در ساخت ذهن بشر و تعالی آن نقش بسزا و مورد توجه‌ای دارند. معلمان، یکی از افراد کلیدی هستند که نقش مهمی در پرورش نیروهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در زندگی دانش‌آموزان دارند و می‌توانند دانش‌آموزان را که جزئی از افراد جامعه هستند را هدایت و راهنمایی کنند تا بتوانند آینده جامعه خود را به دست خود رقم بزنند. کمی در روزگار فوق از تجربیات آن‌ها به عنوان تجارب زیسته نام می‌برند و خاطرات و عملکردها، روزی به عنوان سرلوحه‌ای به یادگار در بین دانشجو معلمان و آموزش‌گیرندگان ماندگار می‌شود.

قصه از جایی آغاز می‌شود که در فراسوی خاطر کودکی که قدم به دنیای پرورش گذاشته است، یک برنامه‌ریزی با هدف و ارزشگذاری‌هایی با تأمل در یک تجربه و خاطره به جا مانده است که زیستن را ارج می‌نهد از دیدگاهی عینی، طبیعی، ذهنی که بر فرهنگ و سرشت جامعه ارتباط دارد ارتباطی بین ذهن و بدن که با عشق و مهربانی چاشنی

جملاتم را صمیمانه به تو منتقل می‌کنم به دور از هر محدودیت و چارچوبی ... با قلم عشق ردپای مهربانی. داستان پسر کوچولوی من به همین شکل رها نشد و من سرگرم روزمرگی نشدم. یک روز در فضای اپلیکیشن دانش آموزی شاد پیام صوتی را دریافت کردم. صدرا برای من صوتی ارسال کرده بود: سلام خانم معلم من صدرا هستم. در منزل به من سرگرمی بده. خیلی دلم برای شما تنگ شده. در منزل به تکالیف رسیدگی می‌کنم. گفت تکالیف را ارسال کنم؟ من که هیجان زیادی داشتم، ولی با کمی فکر گفتم نه عزیزم منتظرت هستم تا در مدرسه تکالیف را ببینم و ستاره‌های خوشگل را به تو هدیه بدهم.

با حضور و انرژی و گرمی که به کلاس دادم و بازی‌هایی که در هنگام حضور و غیاب صورت گرفت، دانش آموز ساکت و منزوی مثل صدرا نیز صدایش شنیده شد و این برای من جرقه امید شد.

در هنگام شروع کلاس بازی راچاشنی می‌کردم بعضی نام‌ها را آهنگین، بعضی آرام و باقی را بلند و دانش آموز باید عکس رفتار من پاسخ می‌دادند. کودکی شدم همچون آن‌ها، هم رنگ آن‌ها، خجالت نکشیدم و نترسیدم. کودک درونم را بیرون ریختم، ۸ ساله شدم. صدرا که در واقع حوصله کودکی را نداشت و پاسخش به شوخی‌ها این بود که (حالا مثلاً که چی، چی شده، چیکار کنیم، یعنی چی و...) از کارهای لذت می‌برد و می‌خندید. این را در نگاه و رفتارهایش می‌دیدم. در مسابقات سرعتی ریاضی و روانخوانی شرکت می‌کرد تا ستاره‌های بیشتری از من بگیرد و او را در آغوش بگیرم. اما همچنان در پذیرش عروسک مقاوم ... تا اینکه تصمیم گرفته دوباره به او پیشنهاد بدهم و او این بار هم رد کرد. با پاسخ منفی او به عنوان یک انسان که ۳۰ سال از او بزرگتر است به غرورم برخورد. اما نتیجه کار برای من که همانا پیروزی در این ماجرا و دادن حس شادی و نشاط به کودک است، مهم تر از هر چیزی بود.

من ناامید نشدم و اسامی همه دانش آموزان را روی تخته کلاس نوشتم و روزهایی که باید عروسک را به منزل ببرند را نیز گفتم. این بار نامش را در انتهای جدول قرار دادم. نگاهش مرا دنبال می‌کرد. دانش‌آموزان دیگر بر سر اینکه چه کسی عروسک را به منزل ببرد با من چانه می‌زدند و با تعداد ستاره‌هایشان رقابت و برای هم شاخ و شانه می‌کشیدند و من سرگرم آنها بی توجه به صدرا... در

است. اما در مکان مقدس مدرسه، آن چه مهم است ذات و سرشت ماست. در این علوم طبیعی که ماورای علم و اندیشه دانشمندان است، گاهی به لغتی می‌رسیم به نام عشق، تا جایی که مادری با خنده رو به سوی من می‌گوید من هشت سال او را پروراندیم و او تو را می‌ستاید و در خانه نام تو به زبانش جاری است و با عشق کودکانه‌اش می‌گوید معلمم را بیشتر از همه دوست دارم. این چیزی است که آموزگاران در کلاس بذرش را می‌کارند و با پرورش علم و اندیشه برداشت می‌کنند و به هدف نهایی می‌رسند.

یک معلم مهربان، دلسوز و فداکار میتواند با جلب اطمینان کودک به خود، مشکلات او را جویا شده و این موجود بی پناه را از سرگردانی، دلهره و اضطراب نجات دهد. محیط مدرسه باید به گونه‌ای باشد که کودک در آن احساس امنیت کند و با میل و رغبت به آنجا قدم گذارد. باید توجه داشت در نظر گرفتن مدرسه تنها به عنوان یک محیط آموزشی با مجموعه‌ای از قوانین خشک انضباطی و تربیتی نمیتواند در برانگیختن انگیزه کودکان به سوی علم و دانش مؤثر واقع شود. در واقع مسئولیت معلمان فقط در پرورش ذهن و آشنایی شاگردان به مسائل اجتماعی و اخلاقی خلاصه نمیشود، بلکه آنان مسئول تغییر و اصلاح رفتارهای ناسازگار، تأمین بلوغ عاطفی و سلامت روانی دانش‌آموزان هستند. تلاش معلم نباید تنها در جهت کسب بهترین نتیجه آموزشی و نمرات عالی باشد بلکه معلم باید بکوشد به هر فرد به اندازه توانایی او مسئولیت دهد و تا حد امکان به پرورش فکری، روانی و جسمانی کودک بپردازد. دانش‌آموزان در مدرسه فرصت تجربه کردن دوست داشتن و دوست داشته شدن را پیدا می‌کنند و مربیان با محبت و توجه میتوانند آنان را در مسیری قرار دهند که چگونگی برقراری روابط درست عاطفی، سازگاری با دیگران، مسئولیت‌پذیری و... را یاد بگیرند.

اما آنچه شیرین تر است لذت پرورش افکاری است که حتی بعد از سالها ما را در کوچه و خیابان می‌بینند می‌گویند سلام خانم، آقا معلم... لبخندی از ته قلبم تمام وجودم را احاطه می‌کند که تو کودک دیروزم بودی و امروز من همچنان آموزگار تو و نسل تو هستم.

پس هویت من آن است که من و شما با سرشتی روشن در کلاس بیاموزیم و بیاموزانیم. سخنان بر دل و قلبم جاری می‌شوند، احساس بر من غلبه کرده و جمله‌هایم به شیرینی زمانی است فرزندم را برای اولین بار در آغوش گرفتم.



دفترچه یادداشتش دیدم با چه نظمی تاریخ و روزهای جدول فوق را کشیده است، پس من گامهای اولیه را برداشته‌ام. از آن پسر کوچولوی مقاوم که برای خود مردی بود، خواستم تا با عروسکی بازی کند و این مایه خجالت نیست، چرا که روزهای چهارشنبه پدرام به منزل ما می‌آید و آخر هفته‌ها را در کنار من و خانواده‌ام می‌گذرانند، زیرا پدرام فقط عروسک نیست. او به ما جان می‌دهد، در کنارمان می‌نشیند و با او دخترانم نظم می‌گیرند، ذوق می‌کنند و پدرام در منزل من فرزند دیگری می‌شود و من هم دلتنگش می‌شوم.

کودکی رادر خود خفه نکنید. انگیزه، لذت، مهارت اجتماعی، برقراری ارتباط، درگیری ذهنی و عاطفی، تمامی این موارد اختلافاتی در توانایی و نظر دارند، اما این‌ها باعث جدایی عشق و محبت از سرشت معلم نمی‌شوند.

نویسنده: فائزه صفری کردی

سعی می‌کرد با همان لکنتش جواب مرا کامل بدهد. بعد از خوش و بش کردن با محمدرضا، روی صندلیم نشستیم و منتظر بودم تا سر و کله آرمین پیدا شود. چند دقیقه‌ای گذشت که ابتدا مادر آرمین کیف به دست و بعد پدرش درحالی که دسته‌های ویلچر آرمین را در دست داشت، در چارچوب در ظاهر شدند.

به نشانه احترام مقابل پیشان ایستادم و هردوی آنها آرمین را تا پشت میزش هدایت کردند.

بعد از آرمین نوبت میرسید به سبحان. از همان ابتدای صبح آواز ضعیفی زیر لب زمزمه می‌کرد و کف کیفش سفید و خاکی زمینی بود که روی آن کشیده شده بود.

آن روز زنگ اول، هدیه‌های آسمان داشتیم. حین اینکه بچه‌ها را برای تدریس آماده می‌کردم با خود کلنجر می‌رفتم تا ببینم از چه روشی برای تدریس استفاده کنم.

طول و عرض کلاس را چند مرتبه طی و طرح درس را پیش خود مرور کردم. نمی‌دانستم به شیوه روزهای قبل به تدریس بپردازم یا نه مردد بودم. بچه‌ها هرکدام سرگرم کاری بودند اما نگاه هایشان داد میزد که خانم معلم پس چرا شروع نمی‌کنی؟

باید این گره‌ای که مرا درگیر خود کرده بود را هرچه سریع‌تر باز می‌کردم.

پشت میز رفتیم و سیستم را روشن کردم و رو به بچه‌ها گفتم:

بچه‌ها کتاب هدیه‌های آسمانی تونو بزارید روی میز. پالتویم را روی شانه‌هایم، طوری که دستانم را بپوشاند انداختم و ادامه دادم: بچه‌ها اسم درس امروزمون هست، آستین‌های خالی.

من می‌خوام با ماژیک اسم درس رو براتون روی تخته بنویسم.

و با پالتوی تنم شروع کردم به تقلا کردن.

سبحان: خانم پس دستاتون کو؟

آرمین: با چی می‌خوان بنویسین؟

محمدرضا: خا... خانم آستیناتون خالیه... (خندید و

ادامه داد) مثل اسم درس.

زیاد نمی‌توانستم راجع به موضوع درس یعنی نعمت‌های خدا به ویژه دست و پاها مانور بدم. چون بچه‌ها هرکدام از یک نقص جسمی برخوردار بودند.



پرده دفتر با های و هوی باد سر صبح می‌رقصید و خورشید زور میزد تا از لابلای ابرها رخ نمایان کند. دستان دانش‌آموزان میان مسیر دهان و جیب پالتوشان در رفت و آمد بود. بعضی باها کردن دستشان گرم می‌شد و بعضی، نه.

زنگ که به صدا درآمد صفاها به ترتیب وارد راه رو و بعد وارد کلاس شدند. انگار سرمای هوا دست شده بود و بچه‌ها را به سمت کلاس هل می‌داد.

چشم از دانش‌آموزان گرفتم و همکارانم را دیدم که یکی یکی دفتر را ترک می‌کردند. از سر جای خود بلند شدم و کیف و لیست کلاسی را میان دستانم مرتب کردم. حتی اگر شب گذشته یک ساعت هم نمی‌خوابیدم، نمی‌دانم از کجا اما انرژی لازم را برای سرکلاس رفتن داشتم.

همیشه مدرسه، کلاس و دانش‌آموزانم برایم حکم چیزی مثل انرژی‌زا را داشت.

راه رو را به سمت کلاس سوم اطلسی پیمودم. محمدرضا دم در ایستاده بود و خرامان خرامان به داخل می‌رفت. او همیشه اولین نفری بود به کلاس می‌رسید. اوایل تمام انگیزه‌هایش این بود که پشت در بایستد و مرا بترساند اما کم‌کم با گذشت هر روز از سال تحصیلی جدید انگیزه‌اش برای این کار کمتر و از خنده‌هایش می‌فهمیدم که برنامه دیگری در سر دارد.

در راه به سمت داخل هل دادم محمدرضا چراغ‌ها را روشن کرده بود و پشت میزش جا گرفته بود. وسایلم را روی میز گذاشتم و به سمتش رفتم.

سلام خوش تیپ. حالت چطوره؟

س... سلام. م... ممنون خوبم. شما... خوبی...؟

خانم؟



بچه‌ها را ساکت کردم و به کمک آنها از روی متن درس خواندم و به توضیحات تکمیلی پرداختم.

بچه‌ها خدا نعمت‌های زیادی رو به ما داده.

مثل گوش، چشم، دست، طبیعت، آسمون و... یکی از راه‌های شکرگذاری از نعمت‌های خدا...

سبحان: نماز خوننده!!

آفرین و یکی دیگه از راه‌های شکرگذاری استفاده درست از این نعمت هاست. مثلاً با گوش مونسادهای خوب بشنویم نه صدای بد. با دستمون کارهای خوب انجام بدیم...

سبحان؛ خانم ما بگیم؟ صدای خوب مثل صدای زنگ تفریح زینگ زینگ زینگ

اینجا همه بچه‌ها شروع کردند به خندیدن. خودم هم خندهم گرفته بود و با حرف محمدرضا اما، همه ساکت شدیم.

محمدرضا: من من چی پس؟ من کی بگم؟

و درست اینجا بود که فهمیدم نوبت به شرح و بسط درس رسیده و باید میدون رو به خود بچه‌ها بدم.

بعد از توضیحات پی در پی هریک از بچه‌ها، رو به گروه از آنها خواستم تا ابتدا سبحان به عنوان سرگروه تا اینجا ساعت هرچه از درس فهمیده را با کلاس به اشتراک بگذارد.

سبحان با قدم‌هایی کنترل نشده به میانه کلاس آمد و رو به بچه‌ها ایستاد و توضیحات خود را شروع کرد.

بیش فعالی بعد از رفتار در کلام سبحان هم موج می‌زد. مدام بالا و پایین می‌پرید و به بقیه اجازه صحبت نمی‌داد و گاه صدای زنگ را هم تقلید می‌کرد و حواس بقیه را به بیرون نیز پرت می‌کرد.

مانده بودم با او چکار کنم!

مدام در سرم به جستجو می‌پرداختم. شکلات و ستاره دیگر حلال مشکل او نبود. همین شد که به ناچار او را به فوتبال دستی زنگ تفریح وعده دادم تا قبول کرد بنشیند.

دوست داشتم جز سبحان بقیه کلاس هم به مشارکت بپردازند اما به اندازه کافی وقت نداشتم.

از اسکن کد QR ابتدای درس بهره بردم و فیلم مربوطه را روی پرده نمایشگر کلاس برای انتقال به موقعیت جدید درس به بچه‌ها نشان دادم.

سبحان ساکت و معطوف فیلم شده بود.

آرمین ویلچر نشین کلاس بود، سبحان و محمدرضا هم هرکدام در قدم برداشتن دچار مشکل بودند.

فصل مشترک هر سه دانش آموزم مشکل حرکتی بود. اما نباید سکوت می‌کردم. سعی کردم از کلامم مراقبت کنم و ادامه دادم:

بچه‌ها دست یکی از نعمت‌هایی که خدا به هرکدام از ماها داده.

اما مدام با چشمانم بچه‌ها را دنبال می‌کردم تا ببینم چه عکس‌العملی نشان می‌دهند!

هر سه سراپا به گوش بودند و این مرا برای ادامه تدریس، تشویق می‌کرد.

بچه‌ها تاحدودی با موضوع درس آشنا شده بودند.

از آنجایی که تعداد دانش آموزان به حدی نمی‌رسید تا به دو گروه تقسیم شوند صندلی هر سه آنها را نزدیک به هم گذاشتم و به آنها گفتم که یک گروه هستند و کار و فعالیت‌شان باید گروهی انجام شود.

فوری چند عکس از نعمت‌های خدا از جمله: اعضای بدن، طبیعت و را دانلود بین بچه‌ها تقسیم کردم و آنها را به کاوش در عکس‌ها فراخواندم.

باید سبحان را کنترل می‌کردم. چون با هر اظهار نظر صندلیش چند سانت به عقب کلاس حرکت می‌کرد و دوست داشت در هر زمینه‌ای مشارکت کند.

با لبخندی گشاده او را به عنوان سرگروه تنها گروه کلاس انتخاب و معرفی کردم.

بچه‌ها همه مشغول به مشاهده و طبقه‌بندی کارت‌ها و عکس‌هایی بودند که من برایشان دانلود کرده بودم.

از آنجایی که آرمین کمتر داوطلب میشد خودم از او خواستم تا آنچه دیده را توصیف کند و وارد مرحله سوم شدم.

آرمین: ما اینجا باهم اعضای بدن رو دیدیم...

سبحان وسط حرفش پرید و گفت: دست، پا و مو هم دیدیم خانم..

محمدرضا: درخت و گل هم دیدیم.

آفرین بچه‌ها حالا بزارین آرمین صحبتشو کامل کنه! اما حرف من هیچ تاثیری نداشت.

آرمین باز هم نتوانست حرفش را کامل کند و هر بار یکی میان کلامش می‌پرید و همان روال سابق تکرار می‌شد.

ساعت کلاس از گذر ۴۵ دقیقه اول خبر می‌داد و من فقط ۳۰ دقیقه دیگر وقت داشتم.

زنگ تفریح را با این فکر و خیالات گذراندم و زنگ دوم که به صدا در آمد به حیاط رفتم دیدن چهره بچه‌ها، لبخندشان و شوری که با خود داشتند باتری انرژی را پر کرد.

آرمین را پیدا کردم و درحالی که دسته‌های ویلچرش را در دست داشتم دیدم که محمدرضا و سبحان قبل از اینکه من صدایشان بزنم زودتر از همیشه به کلاس رفتند. تعجب کرده بودم و دوست داشتم هرچه سریعتر بفهمم چه شده!

به کلاس که رسیدم به محض جا گرفتن بچه‌ها پشت میزهایشان یکی یکی پرسیدند:
_ خانم این ساعت برامون فیلم میزارید؟ خانم عکس بهمون می‌دین؟

برق چشمان بچه‌ها و قلبی که زیر فرم مدرسه هم پیدا بود که گرم تر از قبل شده، خاطر مرا جمع کرد که راه، راه درستی برای پیشه کردن است و آن روش برای بچه‌ها مفید واقع شده است.

نویسنده: فاطمه حاج حسنی

حتی آرمین، پسر آرام و سر به زیر کلاس نیز با جفت چشمانش لحظه به لحظه فیلم را دنبال می‌کرد.

و من بیشتر از فیلم مجذوب اشتیاق بچه‌ها شده بودم. قبل از مرحله آخر، یعنی مرحله ارزشیابی به مرور درس پرداختم و سعی کردم نقایص عضوی بچه‌ها را به گونه‌ای دیگر مورد توجه قرار دهم و حواس آنها را بیشتر جذب داشته‌هایشان مثل قدرت صحبت کردن، دیدن، شنیدن و... کنم.

برای مرحله ارزشیابی نیز سوالات کتاب را متناسب با وضعیت کلاس سنجیدم و از تک تک بچه‌ها پرسیدم. با شنیدن صدای زنگ تفریح کار من نیز به اتمام رسیده بود.

با اینکه برای تدریس آن روز مردد و سردرگم بودم اما پیاده کردن آن به تمام سختی‌ها و ترس‌هایم می‌ارزید. باید به دنبال راه چاره‌ای برای کنترل بیش از پیش سبحان می‌بودم.

به آرمین اعتماد بنفوس بیشتری برای صحبت کردن میدادم و محمدرضا را نیز تقویت می‌کردم.

همیشه برای اعمال روش تدریس ساختن گرایی در کلاس مردد بودم.

پنج مرحله‌ای که باید به ترتیب طی میشد و وقتی که باید روی تک تک مراحل و تک تک دانش‌آموزان می‌گذاشتم همیشه در تصوراتم زمانی بیش از زمان کلاس را می‌طلبید. اما تجربه اول برایم رضایت بخش بود.